



«ام‌تقی الموسوی از شاگردان و دوستان نزدیک مرحومه بنت‌الهدی است که سال‌ها افتخار مجاورت و دوستی با ایشان را در کارنامه خود دارد و آنچه راوی در این مقاله آورده، تنها بخشی از آن خاطرات و گفتنی‌هاست.»

درآمد:



ام‌تقی الموسوی
ترجمه: مهرداد آزاد

بنت‌الهدی آن گونه که من دیدم...

شاعرانه‌بی‌نظیر و تخیلی گسترده برخوردار بود که این ویژگی‌ها در نوشته‌ها و کتاب‌های اسلامی هدقمند او به خوبی هویداست. شیوه داستان‌پردازی او، بهترین راهکار برای آشنا کردن زنان با مسئولیت‌های خود بود، به خصوص در آن مقطع زمانی که عرصه ادبی عرصه تاخت و تاز دشمنان اسلام بود که در صدد سوءاستفاده از این میدان برای رسیدن به اهداف پلید خود بودند.

بنت‌الهدی اهمیت این عرصه و تأثیر آن در خدمت به اسلام را به خوبی درک کرد. او به چشم خود می‌دید که کفرپیشگان و منحرفین از طریق ادب، شعر و داستان و رمان بی‌محتوا و مملو از مضامین غیر اخلاقی و فرورمایه، در زندگی اجتماعی مردم نفوذ کرده و به کمک شیاطین انسی و جنی با شیوه‌های اغواگرانه و فریبکارانه و جذاب مردم به باتلاقی رذایل، هر کاری که بخواهند انجام می‌دهند. در اثر این نفوذ، کتابخانه‌ها پر شدند از این گونه مطالب و کتاب‌های سخیف و فرورمایه و دختران جوان سرگشته که به دنبال یافتن کتاب برای مطالعه بودند؛ جز این گونه کتاب‌ها، چیز دیگری در دسترس نداشتند و ذوق و توانایی‌شان هم در حدی

سالانش با آن بازی کند، با تعجب مشاهده می‌کند که دخترک واکنش سردی درباره عروسک نشان می‌دهد، گویی می‌خواست به مادر بگوید از اینکه او را همچون دیگر کودکان، یک دختر بچه به حساب می‌آورند، ناخرسند است. او از همان کودکی و رشد، قلبی بزرگ و ژرف و برخوردار از حکمت و دانش داشت و به مسائل بزرگ و موضوعات ارزشمند آشنائی داشت.

او عروسک را خراب کرد تا ثابت کند که ذهن او فراتر از مسائل کوچک و بچگانه است. این رفتار، علاقه و مباحثات مادر را به شخصیت بزرگ کودکش بیشتر کرد.

بنت‌الهدی در آغازین سال‌های فعالیت جهادی‌اش و در آن سن و سال پایین، عهده‌دار تهیه یک روزنامه دیواری با مضامین اسلامی و فرهنگی مفید بود. وی این نشریه را به دست کسانی می‌رساند که احساس می‌کرد برای آنها مفید و ضروری خواهد بود. بدین گونه «آمنه صدر»، آن دختر بچه‌ای که در سایه علم و جهاد و دغدغه‌های دینی پرورش یافته بود، در عنوان سال‌های اولیه زندگی، گام‌های نخست فعالیت و تلاشی مقدس را برداشت و با در دست گرفتن پرچم اسلام در حد توان و تلاش خود با بصیرتی که از آغاز همراه او بود و آن را از خانواده به ارث برده و از طریق شیر مادر از آن سیراب شده و از مائده خاندان صدر تغذیه کرده بود، دعوت و تبلیغ به سوی راه خدا را سر لوحه کار خویش قرار داد.

بنت‌الهدی و مکتب شهید صدر

شهیده بنت‌الهدی شناخت گسترده‌ای از مکتب شهید صدر و اندیشه‌ها و نگرش‌ها و دیدگاه‌های فکری و استدلالی او در زمینه اصلاحات و هدایتگری داشت که این شناخت و آگاهی در آخرین کتاب‌هایش نسبت به کتاب‌های قبلی که گویای برجستگی علمی و محققانه اوست، به خوبی متجلی و آشکار است. از جمله در کتاب «امراتان و رجله» (سرنوشت دودختر) و «الباحثه عن الحقیقه» (جستجوگر حقیقت).

درک آگاهانه از تاریخ

تحقیق و بررسی مسائل تاریخ اسلام در کتاب او، «المرأة مع النبی فی حیاته و شریعتة» (زن در زندگی و آیین پیامبر) به وضوح نمایان است. مطالب این کتاب بیانگر آن است که بنت‌الهدی اطلاع وسیعی از تاریخ اسلام داشته است و خواننده پی می‌برد که چگونه او با آگاهی و اقتناع‌گری و اقتدار به کتاب‌خانم دکتر بنت‌الشاطی به نام (دختران پیامبر) پاسخ می‌دهد و با یک بررسی تحقیقی دقیق و مباحثه علمی و تخصصی ثابت می‌کند که پیامبر فقط یک دختر داشت و او خاتمه (س) بود و بس.

بنت‌الهدی ادیبی خلاق

شهیده بنت‌الهدی حس ادبی بالایی داشت و ذوق سرشار و روح

زندگی شهیده بنت‌الهدی در بردارنده ویژگی‌های تابناک و درخشانی بود؛ زیرا او عالمی جلیل‌القدر و ادیبی فاضل بود که در آغوش دو برادر دانشمند و مادری وارسته و با بصیرت رشد و پرورش یافت. تربیت‌های شایسته و الگومدارانه این سه بزرگوار باعث شد که او سرآمد زنان مسلمان و متعهد و چراغ روشنی بخشی در شب‌های تاریک گمشدگان در بیراهه‌های گمراهی و نادانی و انحراف باشد. او انگیزه پذیرش و توانایی فراگیری تمامی رهنمودها، توصیه‌ها، درس‌ها و سخنرانی‌هایی را که برای ساخته شدن او برای آینده‌ای خطیر به وی تعلیم داده می‌شد، داشت. به یاد دارم دکتر بنت‌الهدی الشاطی مصری در سفر خود به نجف اشرف با وی ملاقات کرد و از او پرسید، «از کدام دانشکده فارغ‌التحصیل شده‌ای؟» بنت‌الهدی با تبسمی ملیح گفت، «من فارغ‌التحصیل مدرسه خانمان هستم.» خانم دکتر از این پاسخ غافلگیرکننده بنت‌الهدی شگفت‌زده شد، چون انتظار شنیدن چنین جوابی را نداشت. شگفتی او از این بود که خود را در برابر اندیشمندی مسلمان می‌دید که در هیچ مدرسه و دانشگاهی درس نخوانده بود.

دغدغه دینی و فعالیت جهادی زود هنگام

در سنین پایین که معمولاً دختر بچه‌ها فکر و خیالی جز سرگرم شدن به بازی‌های کودکانه ندارند، او که به سان غنچه‌ای تازه شکفته در زندگی بود؛ از این گونه کارهای کوچک و بیپوده و بی‌ارزش دوری می‌کرد، گویی که در همان کودکی حکمت و دانش به او الهام شده بود، «و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیر کثیر» و به هر کس دانش داده شده، خیر فراوانی داده شده است. بقره (۲۶۹)

جالب اینکه مادر این دختر بچه خردمند، وقتی عروسک کوچکی به او می‌دهد تا خود را با آن سرگرم سازد و همچون همسن و

نسخه شهید

شهیده بنت‌الهدی شناخت گسترده‌ای از مکتب شهید صدر و اندیشه‌ها و نگرش‌ها و دیدگاه‌های فکری و استدلالی او در زمینه اصلاحات و هدایتگری داشت که این شناخت و آگاهی در آخرین کتاب‌هایش نسبت به کتاب‌های قبلی که گویای برجستگی علمی و محققانه اوست، به خوبی متجلی و آشکار است.





نکته عجیب در مورد بنت‌الهدی این که او با تمام قشرهای جامعه نشست و برخاست داشت و در صدد حل مشکلات همگان بود که این امر، کاری بسیار دشوار است. او گاهی با زنان دانشگاهی هم‌نشینی می‌شد، گاهی با زنان بی‌سواد همراهی می‌کرد، زمانی با زنان فروتن‌مند مجالست داشت و هنگامی دیگر با زنان فقیر، گاهی با دختران و گاهی با پسران هم‌نفس می‌شد و کلاً با هر قشر و طبقه‌ای همراهی می‌کرد و با هدایت و راهنمایی‌های خود، به آنان شناخت و معرفت و نصیحت و توصیه ارائه می‌داد. او با هر کس به اندازه‌ی سطح فکر و عقل و بینش وی صحبت می‌کرد. حاصل این رفتار این بود که آن زنان با هر گونه سطح فکر و طبقه اجتماعی که داشتند، شدیداً شیفته و علاقمند او می‌شدند و او را بسیار دوست می‌داشتند. آنان هیچ نشانه‌ای از این ذهنیت رایج آن زمان درباره زنان مذهبی و متعهد که آنها را خانه‌نشین و ملتزم به نماز و سجاده و بی‌اختیار و اسیر دست مردان تصور و معرفی می‌کرد، در بنت‌الهدی نمی‌دیدند.

تنها نگرانی و دغدغه‌ای که بنت‌الهدی را به خود مشغول می‌کرد، دغدغه‌های مقدس به نام دغدغه‌دین بود. او از تمام ناراحتی‌ها

نبود که بتوانند از کتاب‌های علما و اندیشمندان مسلمان بهره ببرند، چون این گونه کتاب‌ها به شیوه‌ای دشوار نوشته شده و برای این سنین جذابیت نداشت؛ پس باید این خلأ فکری و فرهنگی، یعنی خلأ استفاده از ادبیات اسلامی هدفمند که بتواند جوانان را در خدمت آرمانی اسلامی قرار دهد، پر می‌شد. به فرموده علامه شریف‌الدین، «هدایت گسترش نمی‌یابد مگر از همان جایی که همراهی گسترش یافت.» از این رو مرحومه بنت‌الهدی اقدام به نوشتن داستان‌های هدفمند با اسلوبی جذاب و شفاف کرد و به گونه‌ای زیبا و خواندنی که خواننده را با ذوق و شوق تا آخر با خود همراه می‌کند، به طرح مسائل اخلاقی در جامعه پرداخت. این روش در کتاب «الفضیلة تنصر» (فضیلت پیروزی است)، به خوبی مشهود است. او در این اثر توانسته است از بعد عاطفی به درون زن نفوذ کند و با برانگیختن احساسات فضیلت‌گرایانه و خیرخواهانه، هدف مورد نظر را تحقق ببخشد. او با اسلوب زیبایی ادبی به بررسی اشتباهات اجتماعی و آداب و رسوم و سنت‌های غلط رایج در جامعه می‌پردازد و آسیب‌ها و ضررهای آنها را گاهی به شکل فکاهی و میهن‌جانی و گاه دیگر به شکل عاطفی و غمبار تبیین می‌کند. خواننده این روش را در کتاب‌های داستانی، «الخالة الضائعة» (خاله گمشده) و «لیتینی لکنت اعلم» (ای کاش می‌دانستم) به عینه می‌یابد.

البته باید گفت داستان‌های بنت‌الهدی برای زنان غیر مذهبی هم جذابیت داشت، زیرا در این داستان‌ها در نمای اولیه آن، به طور صریح از تاریخ اسلام یا ایمان و تقوای مردان و زنان با ایمان سخنی گفته نمی‌شد، بلکه صرفاً داستان‌هایی بودند درباره واقعیت‌های روزمره زندگی اجتماعی و مشکلات، موانع و سختی‌ها و رنج‌هایی که جامعه در آنها غرق شده بود.

بعد اخلاقی بنت‌الهدی

ویژگی بارز دیگری که زندگی علمی مجاهد شهید بنت‌الهدی را همچون خورشیدی درخشان کرده و او را اهداف و الایش را در دل‌ها جای داده و موجب تأثیر عمیق و مشهودی شده بود، اطلاعات گسترده او از علم اخلاق بود؛ علم که با آن تکامل یافت و با نورانیت آن، توانست دیگران را نیز تکامل بخشد. این ویژگی در حیات وی از اهمیت به سزایی برخوردار بود و او به عنوان یک زن مؤمن و متعهد و پیش‌تاز و هدایتگر و آموزنده، نیازمند چنین علمی بود. او آگاهی کاملی از این علم داشت و خود را وقف این امر مهم کرده بود؛ آن گونه که پیامبر (ص) فرمود، «انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» (من مبعوث شده‌ام تا اخلاق نیکو را کامل کنم).

دغدغه بنت‌الهدی این بود که اخلاق را در شخصیت زن مسلمان که بدخواهان و دشمنان او را بازپنجه هوس‌های خود قرار داده و از راه راست منحرف کرده و به سوی بیراهه‌های نامعلوم و پیچیده و ناهموار کشیده بودند، تقویت کند؛ لذا بیشتر کتاب‌ها و سخنرانی‌ها و روی این موضوع متمرکز بودند. از آنجا که سخنش بر آمده از دل و در کمال صداقت و اخلاص بود، تأثیرگذار و دگرگون ساز بود و با این روش توانست نیمی از زنان مسلمان را در تمام سطوح تربیت کند و پرورش دهد. از جمله خصلت‌های بارز وی، تواضع و فروتنی بود که هم نزد خدا و هم نزد مردم به او قدر و عظمت بخشیده و باعث محبوبیت عظیم وی در دل‌های زنانی که او را از نزدیک می‌شناختند، شده بود. خوش رویی سحرانگیز او یاریگر وی در برابر دشمنان بود و با آن می‌توانست زنان مخالف و معاند خود را نیز جذب و دل‌های دوستداران و ارادتمندان را شدیداً به سوی خویش جلب کند. او در عین برخورداری از این خورشویی جذاب، با هیبت و با وقار بود. هیبت او یادآور هیبت خوش‌امیر المؤمنین بود. این هیبت همان هیبت ایمان بود که خداوند، آن را به بندگان مجاهد و مخلص خود می‌بخشد و خود وعده کرده است که بندگان جهادگر در راهش را به راه‌های توفیق هدایت کند: «الذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا و ان الله مع المحسنين» [عنکبوت ۶۹] برجستگی او به آرامش و نحوه سخن گفتن و وقار و شیوه بیان و نگاه کردن او بود که با لطف و مهربانی نگاه‌هایش را بین حاضران در جلسه تقسیم می‌کرد، به طوری که اگر دیگران را نمی‌شناخت، آنان او را می‌شناختند و به راستی مصداق آیه، «سیمامه فی وجوه» (نشانه‌شان از چهره‌هایشان پیداست) [فتح ۲۹] بود.

نوع لباس (از جمله راه‌ها و ابزارهایی است که می‌تواند به هدف مقدس او کمک کند. لذا به سمت آن رفت، اما نه از روی علاقه و شیفتگی به آن، بلکه به نیت اینکه این حرکت را زمینه و پیش‌درآمدی برای ادای تکلیف بزرگش که همانا رساندن پیام و رسالت خدا به ذهن و گوش دیگر دختران و زنان بود؛ قرار دهد و بنا بر این، زمانی که انجام اینگونه اقدامات منتفی شد، او به همان طبیعت زاهدانه و بی‌اعتنایی به زخارف و تجملات دنیا باز می‌گشت و از آن به بعد، او را در ساده‌ترین لباس‌ها می‌بینیم و مشاهده می‌کنیم که به زنان مذهبی که نقش و مسئولیتی مانند او بر عهده ندارند و فعالیت‌های تبلیغی و ارشادی هم انجام نمی‌دهند، توصیه می‌کند که از دنیا رویگردان باشند. او به آنان توضیح می‌دهد علت شیک‌پوشی‌اش در برابر آن دسته از زنان متمکن و مرفه چه بوده و اینکه به این کار قصد داشته دل‌هایشان را به دست آورد و بر آنان که این نوع پوشش را از ویژگی‌های یک زن پیشرفته و متمدن می‌دانستند، تأثیرگذار باشد.

بنت‌الهدی: وجدان‌بدار
وقتی خبر ربوده شدن امام موسی صدر، پسر عمومی شهید بنت‌الهدی و برادر زن سید شهید، واصل شد، در خانه آن شهید نگرانی و تشویق و اضطراب از ناپدید شدن یک شخصیت اسلامی مجاهد همه را فرا گرفت. امام موسی صدر بازوی نیرومند شهید صدر و از تکنیک‌های عمده او در خارج و یکی از اهرم‌های فشار شهید صدر بر رژیم حاکم بر عراق به شمار می‌رفت و فقدان چنین شخصیت برجسته‌ای، خسارت بزرگی برای شهید صدر در عراق محسوب می‌شد.

در چنین روزهای تلخی، یکی از دختران مؤمنه، طبق عادت که داشت و زیاد به دیدن بنت‌الهدی می‌آمد و از او سئوالات فراوانی را می‌پرسید تا جایی که بنت‌الهدی او را به مزاج «مادر سوالات» می‌نامید، نزد او آمد و طبق معمول شروع به طرح سئوالات خود کرد، اما شرایط دغدغه‌آمیز و نگران‌کننده حاکم بر خانه شهید صدر به گونه‌ای بود که اجازه نمی‌داد بنت‌الهدی با خیال راحت، عنایت و توجه کافی به طرف مقابل نشان دهد و پاسخگوی سئوالات او باشد. آن دختر احساس کرد که زمان خوبی را برای ملاقات انتخاب نکرده و با مشاهده وضع روحی بنت‌الهدی، به ناچار و با اکراه، سکوت و اندکی بعد خداحافظی کرد و رفت. پس از رفتن او، بنت‌الهدی یک‌شبه شدیدی خورد و احساس گریه و تأثر به او دست داد و شروع به سرزنش خود و عواطفش کرد که چرا

و نگرانی‌های زندگی دنیایی دست‌شسته بود، گویا همچون جدش علی (ع) به دنیا گفته بود، «ای دنیا از من دور شو، او هیچ گاه به خود و به کارها و مسائل عادی که برای دختران شهر و دیارش جزو کارها و مسائل اساسی و مهم به شمار می‌رفتند، از جمله مسئله ازدواج، تشکیل خانواده و رسیدن به آرامش و امرار معاش، داشتن همسری مطلوب، توجه به آینده و بهره‌مندی از زندگی دنیوی فکر نمی‌کرد.

در زندگی او تنها امر حائز اهمیت، مسئله عقیده و دین بود و مسائل دیگر برای او حاشیه‌ای و در خدمت مسئله اول بودند. به عنوان مثال به مسئله لباس اشاره می‌کنم. آن مرحومه می‌کوشید به گونه‌ای لباس بپوشد که در محافل زنان متمکن که در نجف و یا بغداد ملاقاتشان می‌کرد، مقبولیت داشته باشد. فلسفه این اقدام او آن طور که خود وی تبیین می‌کرد این بود که با لباس پوشیدن مناسب، بسیاری از زنان را جذب و تصویری مثبت از زنان مؤمنه را در اذهان آن دسته از زنانی ایجاد می‌کرد که خوش‌پوشی را

زنان قاصد

داستان‌های بنت‌الهدی برای زنان غیر مذهبی هم جذابیت داشت، زیرا در این داستان‌ها در نمای اولیه آن، به طور صریح از تاریخ اسلام یا ایمان و تقوای مردان و زنان با ایمان سخنی گفته نمی‌شد، بلکه صرفاً داستان‌هایی بودند درباره واقعیت‌های روزمره زندگی اجتماعی و مشکلات، موانع و سختی‌ها و رنج‌هایی که جامعه در آنها غرق شده بود.

نمادی از فرهنگ و ذوق و همسوئی با زمانه و همراهی با تمدن و همقدمی با روح زمان می‌دانستند و فکر می‌کردند که دختران و زنان مذهبی، امل و عقب‌مانده هستند و حتی در لباس پوشیدن، ذوق و سلیقه زنانه و آگاهی و درکی از روح تمدن و مد نیت پیشرفته‌ای که هر روز چیز جدیدی را به دنیا عرضه می‌کند، ندارند. بنت‌الهدی در یافت که این وسیله (شیک‌پوشی و توجه به





که غیبت کسی و یا از کسی بدگویی کند و یا سؤال و خواسته‌ای را که یکی از شاگردانش مطرح می‌سازد، مورد تمسخر قرار دهد. زیباترین اخلاق و سجایای او خالی بودن دلش از احساسات نامناسب بود. من در طی مدت نزدیکی و همراهی ام با او هیچ نشانه‌ای از حسادت به دیگران و آرزوی زوال نعمت آنان و اندیشیدن به خود را در او نیافتیم. او خیر و سعادت و نیکی را برای همگان آرزو و آن را از خدا برایشان طلب می‌کرد. اخلاق اسلامی والای او در دل و جانم پیوسته زنده و درخشان است. پاک روح و مبرا بودن از هرگونه انحصار طلسمی در کسب موفقیت‌ها و فضایل و امتیازات و خوشنودی از دستیابی دیگران به امتیازات و منزلت‌های برتر، از ویژگی‌های آن انسان پاک سرشت و بی‌آلایش و زلال بود که حتی هنگامی که یک تاز عرصه نویسندگی اسلامی برای زنان در عراق شد و مدال افتخار این میدان را از آن خود کرد، از ارائه هیچ نوع کمک و همفکری به دیگر بانوانی که مایل به قلم زدن در این زمینه بودند، دریغ نکرد؛ از جمله آنها خانم اهل قلمی بود که بنت‌الهدی از هیچ کوششی درباره او فروگذار نکرد و مقدمه‌های هم برای کتابش نوشت و همیشه از فعالیت‌های قلمی او پشتیبانی و همواره وی را تحسین و ترغیب می‌کرد. او تمام تلاش و سعی خود را برای حمایت از زنان اهل قلم مسلمان به کار می‌برد. دیگر این عرصه نه تنها دچار احساسات و تعصب نمی‌شد، که به عکس، اگر کسی، کتاب تازه منتشر شده خود را به او اهدا می‌کرد، فراوان خوشحال می‌شد و او نوشته‌هایش را به زنان دیگر معرفی و تحسین و آن را یک پیروزی برای او و حمایت از آن را آرزوی اسلامی، یعنی آرزوی تمام عمر و جوانی خود را صرف آن کرده بود، محسوب می‌کرد.

از زنان پس از دیدار بانبت‌الهدی، به هنگام خروج از منزل وی با حسرت می‌گفت، «متأسفانه فراموش کردم ضبط صوت بیاوریم، باید سخنان ایشان را ضبط می‌کردیم، نه اینکه بنویسیم». بنت‌الهدی زنی حلیم، فهمیده و خردمند بود و بدی را با خوبی و بی‌احترامی دیگران را با گذشت پاسخ می‌داد. مقاوم و راسخ و با استقامت بود و توفان حوادث زندگی نمی‌توانست او را از پای در آورد. او با مقاومت زینتی‌اش، در روزهای رنج و نامالایمت، مرهمی بر زخم‌های ما و سایر زنان درد کشیده و رنج دیده بود و درخشش لبخندهایش در تاریکی حوادث، جراحات‌های ما را التیام می‌بخشید و تسکین می‌داد.

به حق باید گفت که خصلت‌هایی نیک همچون تعالی نفس، طهارت روح، علو همت، صفای باطن، تعجیل در کار خیر، ایثار و فداکاری و خوشرویی در بنت‌الهدی جمع بود که در بسیاری از زنان ما نیست. او در این زمینه، نمونه و نماد مؤمنی بود که امام علی (ع) در توصیف آن فرمود، «شادی مؤمن در چهره او و اندوهی در دلش پنهان است.» (نهج البلاغه/ ۳۳۳)

راه‌های حکیمانه
بنت‌الهدی (ره) از تمام راه‌ها و روش‌های حکیمانه برای نیل به هدف تربیتی خود بهره می‌گرفت. خداوند هم بصیرت و تدبیری را به او عطا کرده بود که او را در تحقق هدف مورد نظرش با قدرت تمام، یاری می‌داد. در این باره نمونه‌های زیادی وجود دارند که من به ذکر یک مورد اکتفا می‌کنم. یکی از دانشجویان دختر که با راه و روش اسلام بیگانه بود، گاهی وقت‌ها با بنت‌الهدی ملاقات می‌کرد و او هم می‌کوشید آن دانشجو را به پوشیدن حجاب متقاعد کند، اما او امتناع می‌ورزید، زیرا از نظر او جامعه آن روز، حجاب

آن مرحومه، تجسم زنده و کوچکی از نقش جد بزرگوارش رسول‌الله (ص) بود که علی (ع) در وصف او فرمود، «طیب‌دوار بطیبه». پیامبر طیب بسیار بود که مردم را مداوا می‌کرد. (نهج البلاغه/ ۱۰۸)

او بنا به مسئولیت‌های بزرگی که بر عهده داشت، از جمله مسئولیت هدایت و روشننگری، میان شهرهای نجف، بغداد و دیگر شهرهای مذهبی عراق، زیاده‌رفت و آمد می‌کرد. قلب او مالامال از عشق به این مسئولیت بود و عشق به چیز دیگری در دلش پیدا نمی‌شد. دائم در جنب و جوش بود؛ اما نه برای اغراض دنیوی و اهداف زمینی، بلکه برای هدایت بشری با حمایت و پشتیبانی از موضوع و مسئله‌ای دینی یا کمک به نیازمندی یا ایجاد صلح و آشتی میان دیگران یا نفوذ هدفدار در محافل و مجامع جامعه. تمام اقدام‌های او برنامه‌ریزی شده بودند. او با روح متعالی و آزاد منشانه‌اش در اوج می‌درخشید و نورافشانی می‌کرد و در عین حال که لیبی خندان و دلی گشاده و شادمان داشت، اما در درون خود دغدغه بزرگ دین را جای داده بود و غم و وضعیت موجود جامعه و انحراف از راه صحیح که نتیجه حاکمیت ظلم و جور بر تمام اجزای جامعه بود، یک آن از او جدا نمی‌شد.

این امکان برای هر زنی فراهم بود تا هر زمان که تمایل داشت، از سخنان او بهره‌مند شود. چون این سخنان، هدفمند بودند و خود او پیش از آنکه دیگران سخنانش را تحت مراقبه و مراقبه قرار دهند، بر آنها مواظبت و مراقبت داشت.

او در هر کاری سریع اقدام می‌کرد و حسی قوی داشت و این ویژگی در حرکت اصلاح‌گرایانه‌اش بسیار سودمند و مفید می‌افتاد. یکی

چنین رفتاری از خود نشان داده است؛ چون مسئولیت سنگینی را بر دوش خود احساس می‌کرد. او تأسف شدید خود را از وضع پیش آمده، ابراز و از شرایط بحرانی و سختی که در اثر نگرانی از سرنوشته امام موسی صدر به وجود آمده بود، شکوه کرد. نمونه دیگر را خود او برایم تعریف کرد. یکی از دانش‌آموزان مدرسه دینی دخترانه در نجف نزد او آمده بود تا از موضوعی شکایت کند، اما وی در شرایط روحی نامناسبی که معمولاً افراد متعهد و آگاه در عراق، به خاطر جو اخلاق حاکم دچار آن می‌شدند، قرار داشت و لذا به آن دختر اعلام کرد که الان نمی‌تواند صحبت بکند. این دو رفتار به گفته بنت‌الهدی خیلی در روحیه او تأثیر گذاشت و همواره خود را به خاطر عکس‌العمل‌هایش نسبت به آن دخترها سرزنش می‌کرد.

روح زاهدانه

یک بار آن مرحومه به من گفت، «بهترین مجلس عزاداری ای که در آن به قصد تقرب به خدا و فراگیری آموزه‌ها و عبرت‌های نهضت امام حسین (ع)، شرکت کردم، مجلسی بود که یکی از زنان فقیر نجف برگزار کرده بود. مجلسی بسیار ساده و بی‌آلایش که از زنان ثروتمند و اعیانی و شیک‌پوش و شیفته مد و پز در آن خبری نبود. وی می‌گوید: «من در آن مجلس خشوع و خشیتی را احساس کردم که تا کنون در هیچ مجلسی نظیر آن را تجربه نکرده بودم و در آن حال و هوای ساده و صمیمی و بی‌آلایش، با حالتی از دلشکستگی و انکسار بی‌نظیر، برای مصیبت حسین (ع) گریستم.»

آن مرحومه از اسراف و تجمل گرانی برخی از زنان و دختران شخصیت‌ها و علما به شدت دلگیر و رنجیده خاطر می‌شد که این بخش را گاه پنهان می‌داشت و گاه با شیوه‌هایی معقول و حکیمانه بروز می‌داد. آنها با ظواهری شیک و کاملاً قابل توجه به دیدنش می‌آمدند و بیشتر گفت‌وگوهایشان، حتی در برابر شاگردان بنت‌الهدی که به درس او و یا برای شنیدن رهنمودها و مواظب و سخنانش به منزل او آمده بودند، در مورد لباس و مدهای آن و مسائل رفاهی و سرگرمی و غیره بود. او بسیار از این روحیه و وضع دلزده و ناراحت می‌شد.

دلخوری او از این بود که این گونه مسائل و این چنین رفتارهای تجملاتی، این ذهنیت را در زنان حاضر در جلسه ایجاد می‌کند که زنان و دختران علما، زنان خانه‌دار بیکاری هستند که هم و غمشان پرداختن به مسائل کم ارزش دنیوی از قبیل لباس و گلدوزی و نقش و نگار و غیره است و هیچ توجهی به علم و اندیشه و فرهنگ یا مسائل جامعه و انسانیت ندارند. آن مرحومه از این وضعیت بسیار ملول و اندوهگین می‌شد و آرزوی می‌کرد که این گروه

نظرات فیه

دغدغه او این بود که اخلاق را در شخصیت زن مسلمان که بدخواهان و دشمنان، او را باز یچه هوس‌های خود قرار داده و از راه راست منحرف کرده و به سوی بیراهه‌های نامعلوم و پیچیده و ناهموار کشیده بودند، تقویت کند؛ لذا بیشتر کتاب‌ها و سخنرانی‌های او روی این موضوع متمرکز بودند. از آنجا که سخنانش بر آمده از دل و در کمال صداقت و اخلاص بود، تأثیرگذار و دگرگون ساز بود.

از زنان بیکاره و گستاخ و برادعا، اصلاً نزد او نیایند. او برخی اوقات که چنین متزه را در جلسه‌اش به وجود می‌آید، صحبت‌های آنان را با زیرکی و درایت قطع می‌کرد و محور صحبت را به سمت مسائلی که متناسب با جو علمی و حوزه و خدمت به اسلام بود، تغییر می‌داد.

صفای باطن بنت‌الهدی

او باطنی منزّه از کینه، بغض، دشمنی و عداوت داشت و دل پاکش، خالی از انواع پیچیدگی، فریب و نیرنگ و خودخواهی و تکبر و خود برتر بینی‌ها بود. در تمام مدت معاشرت با او هیچگاه از او نشنیدیم

می‌یافتند. آنان در جلسات از هر چیزی سؤال می‌کردند و حتی سئوالات ابتدایی هم مطرح می‌کردند که این امر، ناخرسندی عده‌ای از زنان حاضر را بر می‌انگیخت و درخواست می‌کردند که این پیرزنان در جلسه حضور نیابند و موضوع را با بنت‌الهدی در میان گذاشتند. او لیخنه می‌زد و می‌گفت، «همه به این مجلس دعوت شده‌اند. نمی‌دانم حضور این مادران در جلسه و آیا سئوالات برای کسب آگاهی بیشتر، چه ضرری برای شما دارد؟ آیا طلب علم و آگاهی محدود به سن خاصی است؟ و آیا کسب آگاهی، حق عده‌ای به خصوصی است؟ وظیفه‌ی یک مبلغ صادق آن است که قلب خود را برای همه مردم با هویت‌ها و فرهنگ‌های مختلف بگشاید. گناه آنان چیست که باید از نور معرفت محروم بمانند، حال آنکه اولین شهید اسلام، زنی بود که کنیز یکی از مشرکان به شمار می‌رفت و ما به او تاسی می‌جوئیم و از راه و روش او الهام می‌گیریم».

استراحت فدای مسئولیت

در یکی از شب‌های سنگین که در زندان بزرگی به نام عراق به خصوص در شهر علم، نجف‌اشرف، به سر می‌بردیم و اوضاع جامعه بسیار خفقان‌آور و نگران‌کننده شده بود و طالبان علم می‌ترسیدند از خانه خارج شوند و عملیات اخراج طلاب ایرانی و غیر آنان از عراق به شدت در جریان بود و مزدوران و اراذل رژیم وزدان امنیت کشور در هر کوی و برزن پراکنده و مستقر بودند؛ من در حالی که پاسی از شب گذشته بود، خسته و کوفته و با حالی نزار و زنجور، به



سمت خانه شهید صدر به راه افتادم و در خانه رازدم، گوئی داشتم در خانه پدر و مادرم را بدون هیچ خجالت و ترسی می‌زدم و با خود فکر نمی‌کردم که این وقت، زمان مناسبی نیست و اهل خانه در خوابند و نیاز به استراحت دارند. احساس می‌کردم در این خانه کسانی هستند که می‌توانند مرهم درد‌هایم و التیام‌بخش آلامم باشند. در آن خانه کسانی هستند که می‌توانند مرا از سختی‌ها برهانند و برای مشکلاتم راه حلی بیابند.

باری «ام جعفر»، همسر سید صدر، در راه باز کرد. او هنوز بیدار بود و تازه می‌خواست بخوابد. به من خوش آمد گفت. گوئی می‌دانست در درون من چه می‌گذرد. آهسته شروع به صحبت کردیم تا کسی بیدار نشود. در این لحظه متوجه صدای پایي شدم

دیگران، حکم بدهد. همچنین او را ترغیب کردم که به بدین بنت‌الهدی برود.

پس از گفت‌وگو زیاد قرار شد همراه من و به اتفاق یکی از دوستانش که فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات بود و طرز تفکری مشابه وی داشت، نزد بنت‌الهدی برود. به اتفاق هم در روز معین به خانه بنت‌الهدی رفتیم. در منزل بود. با گشاده رویی و خوشحالی همیشگی اش از ما استقبال کرد. همان ویژگی‌ای که انسان از ابتدای ملاقات، احساس می‌کند خود، صاحبخانه است و وارد خانه خود یا برادرانش شده است.

وقتی از آنجا بر می‌گشتیم، آن دو را دیدم که ذهنیتشان نسبت به بنت‌الهدی دگرگون شده و تصور جدیدی از او در ذهنشان نقش بسته بود. به طوری که مرتباً به تبلیغات ظالمانه و سوء رژیم، لعن و نفرین قرار می‌فرستادند که از آن شهیده، یک زن مرجع و کهنه‌گرا و مخالف با پیشرفت و تمدن جامعه ساخته و پرداخته بودند. خوشبختانه آن القافات کاذب و جعلی از ذهن و دلشان پاک شد و این چنین بود که خداوند خواست آن دو خواهر، بانور هدایت و پشیمانی از گذشته خود باز کردند.

خاطره‌های جالب

یکی از آن دو دختر خویشاوندی داشت که عضو حزب کمونیست بود و سال‌ها به خاطر گرایش به این حزب در زندان به سر برده بود. روزی آن دختر به خانه خویشاوند کمونیست خود رفت و در آنجا مشغول مطالعه کتاب‌های بنت‌الهدی که من به او اهدا کرده

بودم، شد. آن دختر می‌گوید، «فرد

کمونیست آن کتاب‌ها را از من

خواست و گفت که همه را یک شب

مطالعه می‌کند و بر می‌گرداند.» من

کتاب‌ها را به او دادم. پس از مطالعه

آنها، به آن کمونیست گفتم، «سید

صدر حزب تو را بد می‌داند و شیوه‌های

آن را نخفته و آن را پوچ و عاری از هر

گونه محتوای مفید برای بشریت

قلمداد می‌کند.» او از من پرسید، «آیا

قصید دیدار با این خانواده ادا داری؟»

پرسیدم، «چطور مگر؟» گفت، «من

تصمیم گرفتم‌ها به هر قیمتی که شده،

به دیدن صدر بروم و از اندیشه‌ها و

رفقتهارهایم عذرخواهی کنم.»

بنت‌الهدی و سرآغازی تلخ

از جمله مسائل و نکاتی که من از شهیده

با اندوه و تأسف از آن یاد می‌کردم،

محدودیتی بود که برخی از متحجران

در ابتدای شکفته شدن استعداد و

نبوغش علیه او ایجاد کردند. آنان

حتی با انتشار نوشته‌هایش در مجله

«الاضواء» هم مخالفت می‌کردند و

وقتی بر اثر فشارهای زیاد، با چاپ آنها

موافقت کردند، آنها را با نام اختصاری

(آ.ح) یعنی آمنه حیدر منتشر

ساختند. چاپ اول کتاب «الفضیله

تنصر» (فضیلت پیروز است) نیز با نام

اختصاری (آ.ح) چاپ شد. او در راه

جهاد و مبارزه، سختی‌ها و ممرات‌های

بسیاری را به جان خرید، اما هیچ‌گاه دلسرد نشد و عقب‌نشست.

او درباره مقاومت و سختکوشی و صبر و تحمل مشکلات در راه خدا این گونه سروده است.

اسلامانانت العزیز وکل صعب نیک سهل

ولاجل دعوتک الکریمه عنتلم الامام یحیو

ای اسلام ما، تو عزیز و هر سختی‌ای در راه تو آسان است در راه نشر پیام ارزشمندت تلخی‌های روزگار شیرین خواهد بود

حضور همگان آزاد است

بنت‌الهدی در شب‌های ماه رمضان، جلسه دعا بر پا می‌کرد. در این مجلس، بسیاری از زنان از طبقات مختلف فرهنگی و بازاری شرکت می‌کردند. در این جمع، عده‌ای از پیر زنان نیز حضور

نخ‌شهر

از جمله مسائل و نکاتی که آن شهیده با اندوه و تأسف از آن یاد می‌کرد، محدودیتی بود که برخی از متحجران در ابتدای شکفته شدن استعداد و نبوغش علیه او ایجاد کردند. آنان حتی با انتشار نوشته‌هایش در مجله «الاضواء» هم مخالفت می‌کردند و وقتی بر اثر فشارهای زیاد، با چاپ آنها موافقت کردند، آنها را با نام اختصاری (آ.ح) یعنی آمنه حیدر منتشر ساختند.

یعنی پوشیدن چادر و چادر هم عواقب و تبعات سنگینی را در پی داشت، از جمله منهد شدن به ارتجاع و عقب‌ماندگی از سوی دشمنان اسلام. شهیده بنت‌الهدی به او می‌گفت، «مهم نیست که چادر بپوشی. نکته مهم آن است که بدنت را بیوشانی و بس، لذا با پوشیدن روسری و مانتو شروع کن و این برای تو کافی است.»

بنت‌الهدی در زمانی این سخن را می‌گفت که هنوز مانتو به عنوان یک حجاب به طور مشخص مطرح و شناخته نشده بود. با راهنمایی‌ها و روشنگری‌های بنت‌الهدی، آن دختر دانشجو به راه راست هدایت شد و پس از آنکه ایمان در جان او عمق یافت، چادر را برگزید و بعدها از لحاظ روحی و ایمانی خیلی بهتر از گذشته و حتی بهتر از کسانی شد که از اول چادر می‌پوشیدند.

تسلیم در برابر مشیت خدا

بنت‌الهدی در برابر طوفان مصائب و رنج‌ها و حوادث، با قلبی مقاوم و دلی راسخ و روحی صبور، ایستادگی و تحمل می‌کرد. در جریان ارتحال دانی‌اش، آیت‌الله العظمی شیخ مرتضی آل یاسین، هر کس می‌خواست تسلیم در برابر اراده خدا و رفتار صاحب عزا را ببیند، باید به بنت‌الهدی می‌نگریست. در آن فضای سراسر شیون و زاری، او نه تنها خود ناله و فغان نمی‌کرد که به زنان فامیل و بستگان هم توصیه می‌کرد ذکر «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم» را تکرار کنند و خوشحال باشند که سفره رحمت و خیر و برکت پروردگار، در انتظار دانی بزرگوارش است. او به دو دختر دانی خود دل‌داری می‌داد و سپس نزد مادرش می‌آمد تا ز غم و اندوهش بکاهد و تسلیش دهد. البته باید گفت مادر آن مرحومه، خود الگوی یک زن مجاهد و صبور و از جمله کسانی بود که صبر و شکیبایی‌اش در برابر بلاها و تحمل رنج‌های زندگی، ضرب‌المثل بود. او تا آخرین لحظه عمر شریفش که چند سال پس از رحلت شهید صدر و بنت‌الهدی (ره) به خاموشی گرائید، رنج‌ها و مشقت‌های طاقت‌فرسایی چون فوت پی‌درپی فرزندان کوچک و بزرگ و بیوه شدن در جوانی، چشیدن فقر و نداری، تحمل فشارهای رژیم ستمگر و ملازمت دائمی با بیماری و اندوه و ناراحتی را به جان خرید.

بنت‌الهدی و نگاه جامعه

در مدتی که ما در نجف بودیم، اغلب اوقات با دوستان و آشنایانمان، بر سر مسائل عقیدتی و سیاسی بحث می‌کردیم. آنان از ما چیزهایی می‌دیدند که قبول نداشتند، ما هم چیزهایی از آنان می‌دیدیم که نمی‌پذیرفتیم. این بحث‌ها که گاهی تند و گاهی ملایم بودند، با پیروزی یکی از طرفین خاتمه می‌یافتند و با منجر به بروز تنش‌ها در میان طرفین می‌شدند. به یاد دارم یک بار با جمعی از دوستان قدیمی که خیلی وقت بود از هم جدا شده بودیم، ملاقات کردیم. صحبت از اوضاع و احوال جامعه و مسئله حجاب و فشارهای رژیم حاکم بر افراد متعهد و متدین شد. در آن زمان جو پر تنش و خفقان‌آوری وجود داشت و هیچ‌کس را یاری سخن گفتن نبود تا چه رسد به تحرک و فعالیت. وقتی یکی از آن خانم‌ها فهمید که من با شهیده بنت‌الهدی رابطه دارم، همچون افراد مارگزیده از جا جهید و گفت، «این زن خطرناک است.» پرسیدم، «منظورت از خطرناک چیست؟» گفت، «من از بعضی‌ها می‌پریدم و نمی‌ترسم، اما از او می‌ترسم، چون زنی بیچیده و مرتجع است.» من لیخنه می‌زد و او می‌خواستم تا از نزدیک، حقایق را آن طور که هست ببیند نه اینکه بر اساس نظر و گفته و تصورات

خوشمان نمی‌آمد و در ظاهر هم ممکن بود چهره‌ای موجه داشته باشند، برحذر می‌داشت.

از جمله خاطرات من در این مورد، زنی بود که به طور مداوم به خانه شهید صدر می‌آمد و می‌کوشید خدمتی برای آنان انجام دهد. ما حتی یک لحظه در باره این زن تردید به خود راه نمی‌دادیم و احترامش می‌کردیم و به او اطمینان داشتیم. یک بار من نیاز به رفتن با بیمارستان پیدا کردم و لازم بود کسی مرا همراهی کند. این زن آمادگی خود را برای این کار اعلام کرد و من هم خیلی خوشحال شدم، اما با دستور بنت‌الهدی مواجه شدم که مرا از همراهی با آن زن برحذر داشت. من در حالی که خیلی از این کار او شگفت‌زده شده بودم، لاجرم پذیرفتم.

روزها گذشتند و پرده از چهره آن زن کنار رفت و ماهیت او برای ما برملا شد و فهمیدیم که او از جمله کسانی بود که با رژیم همکاری داشت و اطلاعاتی از تردد کنندگان به خانه شهید صدر به آن می‌داد.

استفاده بهینه از وقت برای کارهای مهم

ما در فواصل زمانی دور جلساتی را بر پا می‌کردیم و هر بار جلسه در خانه یکی از خواهران برگزار می‌شد. به طور طبیعی میزبان جلسه آمادگی‌های لازم را از قبل پیش‌بینی می‌کرد و بر حسب سلیقه و نگاهش به جلسه، وسایل پذیرایی از بانوان شرکت‌کننده را نیز مهیا می‌ساخت. یک بار جلسه در خانه خواهر... بر پا شده بود. او از آن خانم‌هایی بود که بسیار شیفته بنت‌الهدی بود و نصایح و توصیه‌های او را به گوش جان می‌خرید.

زنان شهید

آن شهیده بسیاری از اتفاقات و ماجراهایی را بعدها برای آنها پیش‌آمد، پیش‌بینی می‌کرد و عباراتی با این مضامین را برایم اظهار داشت: «ما باید عثمان را برای آینده جرم کنیم و مصائب را به جان بخیریم و تحمل کنیم و بایستی انتظار اتفاق غیر منتظره را داشته باشیم. من فکر نمی‌کنم اینها از سر ما دست بر دارند.»

تدارک و پذیرایی او از حاضرین در حد متوسط بود. در اثنای جلسه و هنگامی که داشت از مهمانان پذیرایی می‌کرد، شهیده بنت‌الهدی با همان روش همیشگی‌اش، یعنی با تبسم و نرمی گفتار و ملامت‌روبه آن خانم کرد و گفت، «ای کاش این وقتی را که برای تهیه ساندویچ و کیک و چای گذاشته‌ای، فقط برای تهیه شربت و شوکولات می‌گذاشتی و بقیه وقت ارزشمند خود را برای تهیه موضوعی مفید صرف و آن را برای حاضران مطرح می‌کردی تا وقتشان هدر نشود و موقع بازگشت به خانه‌هایشان با دست‌های پر و سودمند باز می‌گشتند.»

بنت‌الهدی با این عبارات و با این رفتار، درس بزرگ و موعظه موقفی را درباره نحوه تشکیل جلسات و جشن‌های سودمند و پر بار که مورد حمایت خدا باشد و در آن یاد خدا و اعمال صالح و نظرسنجی و توصیه‌های دیگر به حق و به صبر برقرار باشد، به ما می‌داد. تمام وقت او صرف کارهای سودمند و امور مفید می‌شد و می‌کوشید وقت خود را با کارهای مهم و مسائل بزرگ و با ارزش و با تحصیل علم و تئور عقول پر کند و البته این مواظبت از وقت همراه با شیفتگی خاصی به کسب معرفت بود. او حتی در آشپزخانه، کتاب و دفتر با خود داشت و در آنجا هم از مطالعه و نوشتن دست بر نمی‌داشت و نمی‌گذاشت یک دقیقه وقتش به هدر رود. می‌توان گفت تمام وقت و فعالیت او در عبادت صادقانه، یاد خدا، تحصیل علم، گسترش هدایت و معرفت و تلاش فراوان برای انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و جهاد و شایسته در راه خدا و در یک کلام به جان خریدن تمام سختی‌ها و مشقت‌ها به خاطر آرمانی مقدس که همان آرمان اسلام بود، صرف می‌شد. خدایش بیامرز.

جلادان حاضر به خاطر شرمندگی از اقدام پستشان سرشان را پایین انداخته بودند. دوست همراهم این افتخار را هم پیدا کردیم که به اتفاق بنت‌الهدی و مادرش خدمت شهید صدر برسیم. او با اخلاق کریمانه و تعامل و احترام پسندیده‌اش با ما و با سخنانی که بیان فرمود، روح و جانمان را سیراب کرد، به گونه‌ای که به عنوان بهترین رویداد و خاطره در ذهنمان نقش بست. او همچنین به هنگام ورود ما و موقع خداحافظی، به احترام ما از جای برخاست تا با ادب سرشار و خصائص و الایس، جایگاه زن در اسلام و اهمیت احترام و تکریمی را که او برای زن و نقش آن در زندگی و جایگاهش در اجتماع قائل است، به نمایش بگذارد. این تکریم و احترام در قسمت‌هایی از صحبت‌های وی با ما درباره نقش زنان مسلمان عراقی بر ضد طاغوت‌های بغداد و وظایف آنان در این روند جهانی، به خوبی آشکار بود.

به من گفت، «از تو انتظار می‌رود که درباره زنان معتقد و متعهد در عراق بنویسی.» آن خواهری که همراه ما بود، از دیدار با بنت‌الهدی و با برادرش سید شهید، شگفت‌زده شده بود و آن روز را روزی تاریخی در عمرش تلقی می‌کرد، چون مهم‌ترین رویداد را شاهد بود. او همچنین از سخنان بنت‌الهدی و موضع‌گیری‌هایش بر ضد طاغوت‌ها، مهم‌ترین زاد و توشه‌ای را که برای یک‌زن متعهد تلاشگر و فداکار در راه خدا لازم است، با خود بر گرفت.



که در پله‌ها پایین می‌آمد و ناگهان خود را در برابر شهید بنت‌الهدی دیدم که به نظر می‌رسید خواب بوده و بیدار شده است. در آن لحظه خجالت کشیدم که باعث مزاحمت برای او شدم، اما او تأکید کرد که نه تنها ناراحت نشده، بلکه از آمدن من خوشحال هم هست. بعد از آن، موضوعی را که به خاطرش در آن وقت شب به آنجا رفته بودم، مطرح کردم.

آخرین ملاقات

آخرین ملاقات من با شهیده بنت‌الهدی، پیش از آنکه همچون جسدان در شعب‌ابی طالب در محاصره قرار گیرند، صورت گرفت. این دیدار چند ماه پس از جدایی از همدیگر به وقوع پیوست. من در فاصله این چند ماه، عهده‌دار مأموریتی در شهر دیگری بودم و از خود از آن اطلاع داشتم. وقتی خبر بازداشت سید شهید و موضوع‌گیری بنت‌الهدی در جریان آن بازداشت به ما رسید؛ صبحگاهان به اتفاق یکی از زنان مجاهد از آن شهر خارج شدم تا به دیدن بنت‌الهدی بروم. البته ما پیش‌بینی می‌کردیم که از سوی جنایتکاران رژیم که بیت شامخ صدر را منبع خطری علیه کبان خود می‌پنداشتند، اذیت و آزار و تهدیدی متوجه ما شود. حتی راننده ماشینی که آن را کرایه کرده بودیم و از دوستان‌ان شهید صدر بود، موقع سوار شدن به ما گفت: «آیا وصیت‌نامه‌تان را نوشته‌اید؟» پس از رسیدن به شهر نجف، به خاطر بی‌صبری‌ام، سریعاً از یکی مغازه‌های خواربار فروشی مجاور به نام آقای... از آخرین وضعیت آنجا پرسیدم. صاحب مغازه با ترس و یواشکی گفت: «دیروز بحمدلله سید آزاد شد.» پس از آن به منزل سید شهید رفتم. بنت‌الهدی و مادرش در آنجا بودند و ملاقاتی پر محبت و عاطفه و اشتیاق صورت گرفت.

آن شهیده بسیاری از اتفاقات و ماجراهایی را بعدها برای آنها پیش‌آمد، پیش‌بینی می‌کرد و عباراتی با این مضامین را برایم اظهار داشت. «ما باید عثمان را برای آینده جرم کنیم و مصائب را به جان بخیریم و تحمل کنیم و بایستی انتظار اتفاق غیر منتظره را داشته باشیم. من فکر نمی‌کنم اینها از سر ما دست بر دارند.» او آنکه حوادث پیش‌آمده برای برادرش سید شهید صدر را به هنگام بازداشت و خارج شدنش از منزل و سخنرانی‌اش در جمع مزدوران ستم‌پیشه برایم تشریح کرد و گفت که او به خانه باز نمی‌گشت تا آن که برادرش به او دستور داد برگردد و او چنین کرد. در حالی که

